

هویت چیست و بحران هویت چگونه شکل می پذیرد؟ What is identity and does the dilemma of identity formulate?

بخش چهارم

شغنائی ها: غلجه ای یا پامیری؟

پژوهش و نگارش: نوروز علی ثابتی

تاریخ: 31 مارچ 2017

در بخش سوم این سلسله مقالات، در مورد واژه «تاجیک» و خاستگاه آن به تفصیل بحث گردید. اصلاً واژه تاجیک به معنای دهقان و ده نشین بوده که در مقابل بادیه نشینان ترک و عرب بکار رفته است.

یعنی کسانی که زندگی ده نشینی و یا شهر نشینی را داشته اند بنام دهی، دهاتی، شهری، و کشاورز (دهقان) شناخته شده و در مقابل کسانی که زندگی چادر نشینی و صحرا نشینی را داشته اند، بنام تاجیک یاد شده اند. حتی نام تمام اقوام ایرانی (آریایی)، بنام دهقان یاد شده است. مثلاً در این بیت فردوسی در شاهنامه ببینید:

| | |
|--------------------------|-------------------------------|
| نژادی پدید آید اندر میان | ز ایران و از ترک و از تازیان |
| سخنها به کردار بازی بود | نه دهقان نه ترک و نه تازی بود |

در بیت بالا، واژه «دهقان» با واژه «ایران» در بیت قبلی به شکل مترادف بکار رفته است. بدین سبب، دهقان یعنی آریایی و یا ایرانی است (نه ایران با حدود سیاسی کنونی، بلکه ایران بزرگ در نظر است)

و یا قسمی که فرخی گفته است:

گویی که به یکباره دل خلق ربوده ست از تازی و از دهقان وز ترک و ز دیلم

.....

هر کس به عید خویش کند شادی چه عبری و چه تازی و چه دهقان

دیده می شود که نام دهقان، در اینجا نام یک قوم پذیرفته شده که با دیگر اقوام به شکل مترادف بکار رفته است.

پس این یک ثبوت است که یک نام قوم ایرانی، دهقان بوده است، و دهقان کسی است که در ده می نشیند و صاحب ملک و زمین است و طبیعی است کسی که بیابانگرد و زندگی صحرايي داشته باشد، دهقان نیست. در این معنی در مقاله قبلی ام به تفصیل نوشته ام. پس تاجیک بطور عام کسی است که زندگی شهر نشینی داشته است. در فرهنگ فارسی حسن عمید و فرهنگ فارسی معین تاجیک به معنای غیر ترک و غیر عرب آمده است. یعنی ترک و عرب بادیه نشین بوده اند. در اینصورت، پشتون ها، بنگالی ها، پنجابی ها و دیگر اقوام هم بطور عام تاجیک و دهقان گفته می شوند، چون آنها هم زندگی

شهر نشینی داشته اند. در زبان پشتو تاجیک را «دیگان» می گویند. ولی بطور خاص، تاجیک به کسانی اطلاق میگردد که در خانه های شان به زبان «پارسی» گپ بزنند که بنام «پارسی گوی» و یا «پارسی زبان» و یا در زبان عوام بنام «فارسی وان» یاد می شوند.

این تعریف عام از تاجیک بوده است مؤلفه هویت قومی بعضی از اقوام را غامض و پیچیده ساخته است.

بابایف و دیگران چنین نظر دارند که: قبیله های بادیه نشین ایرانی، مانند کوشانیان، تُخاریان، خیونیان، کیداریان و هیتالیان [یفتلی ها] نیز در تشکیل خلق تاجیک سهیم بوده اند (بابایف، ص. 49؛ قبادیانی، ص. 26)¹.

در ترکیب تاجیکان، قوم های قلچه ای پامیر، پشه ای ها، آرمولی ها [اورمیری] و نظایر ایشان بودند (جاوید، ص. 197؛ قبادیانی، ص. 26)².

و اکبر تورسون زاد از تاجیک چنین تعریفی ارائه میدارد: نام تاجیک از آغاز پیدایش اش نسبت به تمام پارسی گویان عجم به کار رفته است. (تورسون زاد، ص. 60)³.

از تعاریف بالا دیده می شود، که تعریف مشخصی از قوم و تبار تاجیک نشده، بعضی ها خیلی عام اند که حتی اقوام پشه ای و اورمیری را شامل تاجیک ساخته اند، و در بعضی تعاریف تنها و تنها پارسی گویان را «تاجیک» گفته اند.

از اینکه اقوام غلچه ای را بطور عام جزء تاجیک شمرده اند، این مقاله این موضوع را مورد مذاقه قرار میدهد که چرا زبان های پامیری را بنام زبان های غلچه ای و یا چرا وخی ها و شغنانی ها و سایر اقوام کوهستانات بدخشان را بنام «قوم غلچه ای» میخوانند.

واژه غلچه ای از کجا به میان آمده است؟

اولین کسی که در مورد زبان های غلچه ای تحقیقات نموده بنام رابرت بی. شاو (R.B. Shaw) بریتانیایی است که در سال 1876 کتاب تحقیقی زیر عنوان «در مورد زبان های غلچه: وخی و سریقولی»⁴ بوده که از طریق ژورنال مجتمع آسیایی بنگال (Asiatic Society of Bengal) به نشر رسیده است.

شاو زبان های غلچه ای را چنین تعریف نموده است: گویش هایی هستند که در دره ها به آنها تکلم می گردد و این دره ها به ترتیب از سطح مرتفع پامیر (Pamir Plateau) بطرف شرق و غرب آن سرا شیب شده اند. آنها عضو یگ گروه گویش های خویشاوند بوده که در منطقه علیای رود اکسوس (رود آمو) بسر می برند. سریقولی⁵ تنها در شرق پامیر قرار دارد و دریای آن یکی از معاونین رود یارکند است. ساکنین

¹ بابایف، ق. امام آف، ش. تاریخ خلق تاجیک، دستور تعلیم، دوشنبه، 1998، ص. 49.

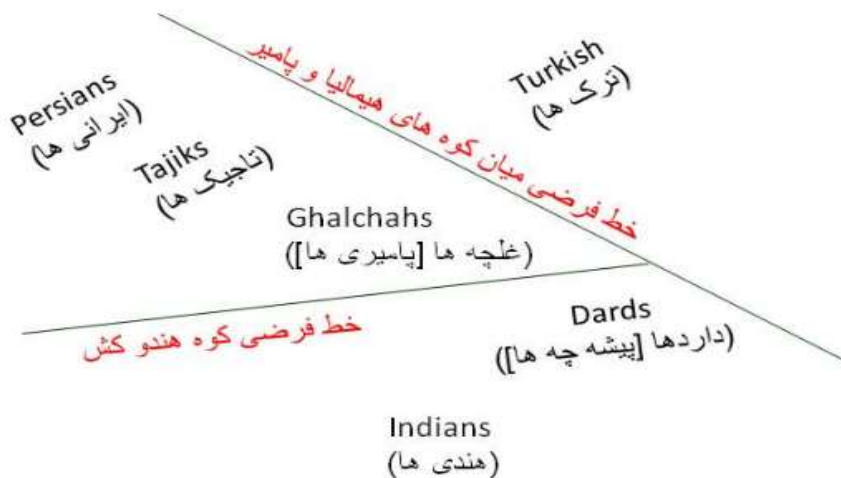
² جاوید، عبد الحمید، سخنی چند در باره تاجیک ها، تاجیکان در مسیر تاریخ، ص. 197.

³ تورسون زاد، اکبر، زبان: پیوند اصل ها و نسل ها، «نامه پارسی»، سال اول، تابستان 1375، شماره 1، ص. 60.

⁴ On Ghalchah Languages (Wakhi and Sarikoli)

⁵ حالا تعداد زیاد واخانی هم در سریقول بسر می برند.

کولاب، مچا [مسچاه]، قراتگین [وادی رشت]، درواز، روشان، شغنان، واخان، بدخشان، زیباک و یا سنگلیچ، منجان و دیگران توسط همسایگان ترک تبار شان عموماً بنام «غلچه» شناخته شده اند. آنها بیشتر مسلمانان شیعی بوده، و برای افهام و تفهیم با یکدیگر خواه به زبان پارسی و خواه به گویش های خویشاوند دیگر شان صحبت می کنند. آنها هم تاجیک یاد شده که معنای اصلیت ایرانی را میدهد. و این تاجیکان یک طبقه ای از نفوس ترکستان غربی را تشکیل میدهد که آنها هم مانند ایرانی ها با قبیله های ترک تبار آمیخته شده اند. اینها باشندگان اصلی این سرزمین بوده و از نسل تورانیان هستند و هیچ گونه اثری دیگری از ساکن بودن کدام قوم دیگر، غیر از این اقوام آرانی در آنجا دیده نمی شود. تاجیک ها در جلگه ها گونه ای از پارسی را صحبت می کنند که یک کمی در قسمت تلفظ واژه ها و چند لغت خاص، از زبان پارسی ایرانی یک کمی فرق دارد. بدخشی ها فقط همان گویش را اقتباس نموده در ظرف چند قرن اخیر یک گویش و یا با یک لهجه محلی از آن زبان صحبت می کنند که این گویش پارسی آنها به تدریج با داد و ستد با همسایگان خویشاوند شان راه یافته است. فقط بعضی از اقوام منزوی در دره های بالا تر در جنوب و شرق بدخشان مانده اند که از نژاد آریانی (Aryan) زیر شاخه فرعی ایرانی (Persic) نامیده می شوند که لغت و ترکیب واژه های آنها اینرا به اثبات میرساند. تاریخ در مورد ورود آنها در مورد جایگاه فعلی شان چیزی بیان نمی کند، و همچنان معلوم نیست که آنها به این مکان چه وقت آمده اند. فرهنگ و سنت شان هم در این مورد چیزی بیان نمی کند. شاید یگانه چیزی که اینها را بیان می کند، زبان شان است. بر بنیاد آن، ما جایگاه جغرافیایی آنها را در نظر می گیریم. اگر یک خطی بطور مایل در روی یک برگه از بالا از گوشه چپ به طرف گوشه راست ترسیم کنیم که آن نشان دهنده بخش تقسیمات آبی در هیمالیا- پامیر باشد. پس در میان این خط مایل بشکل افقی از طرف چپ آن یک خط افقی را رسم می کنیم که تا با آن یک زاویه را بسازد که این خط نمایندگی از هندوکش می کند. قبایل (و یا اقوامی) که ما در نظر داریم در زاویه حاده شمالی هندوکش قرار دارند. در حالی که در قسمت زاویه منفرجه آن قبایل دیگری زندگی می کنند که بنام دارد ها (Dards) یاد می شوند. آنطرف کوه های پامیر ترکان کاشغری زندگی می کنند. با آنها، غلچه های کدام پیوند زبانی ندارند.



و اگر آنها نخستی قبایل مهاجر بطرف شرق نژاد ایرانی باشند، ما باید توقع داشته باشیم که آنها هیچ گونه پیوند ریشه با دیگر همسایگان شان – یعنی با دارد ها – ندارند، نسبت به پیوندی که با اسلاف شان ایرانی ها و تاجیکان دارند. در طی قرون متمادی که آنها در همسایگی یکدیگر اقامت داشته اند، تبادل واژگانی بین آنها صورت گرفته است. دارد ها از نژاد هندی هستند. قسمی که میدانیم زبان های ایرانی و زبان های هندی از یک منبع اصلی منشعب شده اند. و هر فرزند برخاسته از آنها، انشعابات دیگری را بوجود آورده است. قسمی که پارسی و هندی خواهر ها هستند، گلچه و داردو (Dardu) از نقطه نظر پیوند خویشاوندی ی زبانی، با هم دختران خاله (cousin) هستند و ما باید این ارتباط متمایز را در نوعیت زبان ها و گویش آنها توقع داشته باشیم (شاو، صص. 1-2).⁶

زبانهای دارپیک جزء زبان های «پیشه چه» می آیند که شامل کشمیری، شینه، کلشه، چترالی (خوار)، کنری، پشه ای، و نورستانی می شوند.⁷ اما امروزه طبق پژوهشهای گنورگ مورگنشتیرنه نروژی، زبان نورستانی خود یکی از شاخه های مستقل زبان های هندوایرانی است.

بعد از اینکه رابرت شاو بریتانیایی در سالهای 1876 و 1877 در مورد زبان های سریقولی، وخی، و شغنانی تحقیقات کرد، در سال 1895 ایوانف روسی در این زمینه تحقیقات نموده است. ولی تحقیقات گسترده در این زمینه در قرن بیستم آغاز شده است که در این عرصه پروفیسور زروبین (Zarubin) در سالهای 1924، 1928، 1937، و 1960 به بدخشان تاجیکستان و منطقه پامیر سفر نموده و تحقیقات گسترده را انجام داده است. وی بعد از دریافت پروژه های تحقیقات دانشمندی چون سکال آوه، داد خدایف، کرم شاه یف، پاخالینه، ایدلمان، و دیگران، مکتب روسی زبان های اقلیت ایرانی را بنیاد نهاد. این شاید زروبین بوده که نام گلچه را به پامیری تبدیل کرده باشد. بخاطری که روس های اول این مردمان را بنام «تاجیک کوهی» می شناختند. و این یک نام اشتباه بوده که با دیگر تاجیکان مغالطه میشد، چون بسیاری از تاجیکان (کسانی که بزبان پارسی گپ میزنند) در کوهستانات زندگی می کنند. بخاطر بیرون بر آمدن از این بن بست، روس ها، این اقوام را بنام «مردم پامیر» یاد نمودند.

منوچهر ستوده، در مقدمه ای که بر تاریخ بدخشان، نوشته سنگ محمد بدخشی، نوشته است (دیبچه، ص. 21): در دره های پامیر غربی ایرانیان زندگی می کنند که همسایگان تاجیک ایشان، آنها را «گلچه» می خوانند، و روس ها [آنها را] بنام «گرنیجه تاجیکی» (Gornije Tadjiki) [به معنای تاجیک کوهی] می نامند (اسمی که روس ها به ایشان داده اند، اسم بی مسمایی است و اغلب با تاجیکان ناحیه درواز و قراتگین [وادی رشت]، و وادی زر افشان اشتباه می شوند) یا به نام «پامیرسکو نرودی» (Pamirsku Narody) به معنای «مردم پامیر» خوانده شده اند. ساکنان این ناحیه خود را «تاجیک» می دانند (نامی که باز تولید اشتباه خواهد کرد) و همسایگان خود را در درواز به زبان تاجیکی سخن می گویند، «پارسی گوی» می نامند.⁸

⁶ Shaw, Robert B. (1870), On Ghalcha Languages (Wakhi and Sarikoli), in Journal and Proceeding of the Asiatic Society of Bengal, 46, pp. 1-2.

⁷ بر گرفته از دانشنامه آزاد آنلاین ویکی پدیا،

⁸ منوچهر ستوده، در دیبچه تاریخ بدخشان، تألیف میرزا سنگ محمد بدخشی، دیبچه، ص. بیست و سه.

دکتر علی احمد کهزاد، تاریخ نویس شهیر افغان در کتاب تاریخ ادبیات افغانستان (ص. 12) نوشته است که: «... در دره ها و کوه های این مملکت [افغانستان] 20 لهجه و زبان مختلف بمشاهده رسیده که بعضی مثل دسته غلچه یا زبانهای پامیری و اورمیری و پراچی جزء شاخه شرقی خانواده آریایی می باشند. وی افزوده است: لهجه های دسته غلچه ای عبارت است از: منجانی، اشکاشمی، زیباک، واخی، شغنی، روشانی، یغناپی⁹، ونجی، یز غلامی و غیره. این لهجه ها در دره های مختلف پامیر معمول است و بعضی از آنها متروک شده اند¹⁰.

در منابع پارسی و انگلیسی اقوام ساکن پامیر شرقی را بنام قوم غلچه و زبان آنها را بنام زبان های «غلچه ای» ثبت نموده اند. این دانشمندان زبانشناس روس بودند که «زبان پامیری» را مترادف و یا جای نشین «زبان های غلچه ای» کردند. چون گویندگان زبان های غلچه ای، در حول و حوش سطح مرتفع پامیر از سریقول گرفته تا یز غلام و در شمال پاکستان در هونزا و گوجال (زبان وخی) سکونت داشتند، بر اساس این نظریه «پامیر» را مرکز و محور فکر کرده که در اطراف این سطح مرتفع مردمانی زندگی می کنند که از هر حیث از همسایگان شان متمایز بوده اند - زبان، فرهنگ، مذهب، طرز زندگی و غیره.

ریشه واژه غلچه در کجاست؟

پروفیسور رحیم قبادیانی به نقل از ولادیمیر بارتولد نوشته است که «غرچه» و یا «غرچگان» نام دیگری است که در باره تاجیکان کوهستانی می گفته اند. که در اینجا «غر» به معنای کوه است. واژه غلچه، از «غرچه» گرفته شده است که در اینجا صدای /ل/ جانشین صدای /ر/ شده است. مثلاً در واژه «دیوار» که در زبان گفتاری «دیوال» هم گفته می شود. پس غرچه معنای کوهستانی، و یا کوه نشین، و غرجستان به معنای «ناحیه کوهستانی» است. (قبادیانی، 34، بارتولد، ص. 57)¹¹

واژه «غر» از واژه سغدی «غَر» گرفته شده که معنای «کوه» را میدهد. همچنان «غر» در زبان پشتو هم «کوه» را میگویند. مانند: سپین غر به معنای «کوه سفید». این واژه ریشه اوستائی دارد و در زبان های اسلاوی (روسی، اوکراینی، پولندی، و سلواکی) نزدیک به این تلفظ آمده است. مثلاً در روسی و اوکراینی «گوره» (gora) در پولندی (góra) و در سلواکی هم (gora) است. به این مناسبت بوده است که روس ها، واژه «غرچه» را تحت اللفظی ترجمه کرده و مردمان پامیر را (Gornije Tadjiki) گفته اند. همچنان هنوز هم در تاجیکستان، بدخشان را بنام «گورنو بدخشان» یعنی بدخشان کوهی می گویند.

قلچه (qalacha) یک واژه ای است که در زبان شغنانی کار برد دارد. مثلاً کسی که شغنی را درست صحبت کرده نتواند و در هنگام صحبت بیشتر کلمات فارسی را استفاده کند، برایش می گویند که او «قلچه - پارسه گاپ ژید» یعنی به قلچه - پارسی گپ میزند. معنی اش «نیمه پارسی» است و یا «نیمی

⁹ یغناپی در وادی زرفشان در تاجیکستان در نزدیکی دوشنبه تکلم می گردد.

¹⁰ کهزاد، احمد علی، تاریخ ادبیات افغانستان، 1330، صص. 12 - 13.

¹¹ بارتولد، ولادیمیر، تاجیکان، در تاجیکان در مسیر تاریخ. ص. 57.

شغنی و نیمی پارسی» گپ میزند. قبادیانی هم در کتاب اش اصطلاح «قلچه های پامیر» را استفاده نموده است (قبادیانی، ص. 26).

دوکتور صاحب نظر مرادی نوشته است: ناحیه بخش علیای مرغاب (مرو) که پیش از آغاز قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری شمسی) شاهزاده نشین علیحده ای را تشکیل می دادند که « غرچستان » نامیده میشدند. شائر، محقق انگلیسی بیشتر از همه اصطلاح « غرچه » را بکار برده و می گوید که ساکنان کولاب، مسچاه، پامیر، قراتگین، درواز، روشن، شغنان، واخان، بدخشان، زیباک با سنگلیچ، و منجان و غیره را همسایگان ترک ایشان « غلچه » می نامیدند. در مجموعه مطالبی که در فقه اللغة ایرانی بزبان آلمانی بقلم گیگر دیده میشود که نویسنده کلمه « غلچه » را نام و عنوان مشترک ساکنان ایرانی دره پامیر بدخشان که بهر دو گویش سخن میگویند، میداند. درواز، کولاب، قراتگین، و بدخشان از ناحیه اخیر الذکر مستثنی گردیده اند.»¹²

اما، نظر به نوشته شاو که قبلاً ذکر شد، واژه « غرچه » را ترکان بر همسایگان خود گذاشته اند، که هدف آنها از کاربرد « غر » واژه « کوه » نبوده است. در بین ترکان و اقوام آریایی در گیری ها و کشمکش های زیادی وجود داشته، و این لقب را ترکان بخاطر توهین، و تحقیر اقوام آریایی بکار برده اند. در ترکی و همچنان در پارسی « غر » « قحبه و فاحشه » را گویند، و « غرچه » یعنی « اولاد فاحشه » و یا به اصطلاح عام « چوچه حرامزاده » است. این نوع اصطلاحات را این اقوام بر یک دیگر برچسپ زده بودند. اگر واژه « غلچه » را ببینیم، فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، دو معنی برایش ارائه داده است. یکی معادل همان « غرچه » است که ذکر شد و دیگری به معنای « روستا » یعنی « ده ». اگر معنای دوم « غلچه » را که عبارت از روستایی است درست فرض کنیم، پس در اینصورت، این نام را ترکان نه، بلکه پارسی زبانان بالای این اقوام مانده اند. بخاطری که وقتی آنها زبان خود را (پارسی را) زبان « دربار » و زبان رسمی مناطق تحت قلمرو خود اعلام کرده اند، و زبان های دیگر را زبان های دهاتی و یا روستایی که در « دربار » کار برد ندارند، گفته اند.

اگر اینچنین است، پس چرا دیگر زبان ها را (که گویندگان آنها هم در کوه ها زندگی می کنند)مانند: نورستانی ها، پشه ای ها و غیره) غلچه ای (روستایی) نمی گویند؟ چقدر بی معنا: غرچه و یا غلچه یعنی تاجیک کوهی!

جالب تر اینکه: پارسی زبان در هر نقطه ای که زندگی می کند، بنام غرچه یاد نمی شود که از جمله ساکنین درواز و یا دره پنجشیر را میتوان نام برد، که چرا پنجشیری ها و دروازی ها غرچه گفته نمی شوند؟ در حالی که آنها هم کوه نشین هستند و مناطق آنها هم صعب العبور است. اگر معنای غرچه، تاجیک کوه نشین قبول شود، آیا دروازی ها و پنجشیری ها، تاجیکان کوه نشین نیستند؟ آیا آنها شهر نشین اند؟

در قسمت تاجیک بودن پامیریان، مصاحبه ای که اسفند یار آدینه، گزارشگر بخش فارسی بی بی سی با محمد جان شکوری، انجام داده در این مورد از این ایشان پرسیده:

اسفند یار آدینه: « اما وقتی « تاجیک » می‌گوییم، بسیاری از غیرفارسی زبانها هم شامل تاجیک می‌شوند. مثلاً در بدخشان مردمانی هستند که زبانشان فارسی یا تاجیکی نیست، زبان دیگر است، اما آنها هم خود را تاجیک می‌گویند. به همین دلیل، وقتی اگر ما فقط زبان فارسی تاجیکستان را « تاجیکی » می‌گوییم، شاید آنها بیرون از این دایره قرار می‌گیرند؟

شکوری: شاید. نه، آنها هم تاجیک هستند. مثلاً، بدخشی‌ها اگر چه زبانهای گوناگونی دارند، زبانشان تاجیکی نیست، ولی خودشان تاجیک هستند.

وقتی که زبان یک قوم تاجیکی (پارسی) نباشد، خود آن قوم چگونه تاجیک شده می‌تواند؟ این بدان معنا است که مثلاً در افغانستان بگویند، زبان فلان قوم « پشتو » نیست، ولی خودشان پشتون است.

در گفتهٔ اکادمیسن محمد جان شکوری که گفته بدخشانی‌ها زبانشان تاجیکی نیست و خودشان تاجیک هستند، این معنی را می‌رساند که در کسوری بنام تاجیکستان زندگی می‌کنند.

ژهاک نوشته است که واژه «غلچه» یک کلمه ای است با لحن بنده نوازانه و تحقیر مردمان شهر نشین برا مردمان روستایی و کوه نشین اطلاق می‌کردند. مثلاً سمرقندی‌های ساکنان وادی زر افشان را بنام «غلچه» یاد میکردند و آنها این واژه را از خود رد کرده و ساکنان دره یغناپ را به زبان یغناپی تکلم می‌کنند، بنام «غلچه» یاد نموده اند. (ژهاک، ص. 9).¹³

در شاهنامهٔ فردوسی، غرچه، غلچه، و گرچگان برای قوم « هزاره » اطلاق گردیده است و مملکت شانرا « غرچستان = غرجستان) آمده است و بعداً نام غرجستان به هزاره جات تبدیل شده است.

ابیاتی از شاهنامهٔ فردوسی:

از ایران به کوه اندرآیم نخست در غرچگان تا در بوم بُست

.....

¹³ ژهاک، لوتز، پدیده ی تاجیکی: گفتاری در بارهٔ تناسب هویت های زبان محور و محل محور، ترجمه از آلمانی به فارسی، مهرداد سعیدی. نشان اصلی در زبان آلمانی:

چغانی و ختلی و بلخی ردان
برفتند با باژ و برسّم به دست

بخاری و از غرچگان موبدان
نیایش کنان پیش ایزد پرست

.....
شۀ غرچگان بود بر سان شیر کجا پشت پیل آوریدی به زیر 14

لفظ غرچه و یا غلچه را نمی توان هم بالای مردم هزاره و هم بالای اقوام پامیری گذاشت که هم از نقطه نظر اتنیکی (قومیت)، هم از نقطه نظر انترو پولوژی (سیما شناسی)، و هم از نقطه نظر زبان با هم تفاوت کلی دارند.

مصعبی در یک شعر خود گفته است.

جهانا، همانا فسونی و بازی که با کس نپایی و با کس نسازی

.....
صدو بیست ساله است یک مرد غرچه چرا شصت و سه زیست آن مرد تازی

در بیت فوق مراد مصعبی از کار برد «مرد غرچه»، «مرد هزاره» و یا «مرد کوه نشین» نبوده و این همان توهین است که معنای آن «بدرگ» و «بدکیش» است. مرد تازی کنایه از حضرت محمد (ص) است که در این بیت مصعبی، مرد غرچه (یعنی جاهل، نادان، و ابله) را با آنحضرت (ص) از نقطه نظر طول عمر مقایسه گرفته شده است که هدف مقایسه اش یک شخص شریر، بد دین و بد کیش که همان «مرد غرچه» است با یک شخص، عابد، صالح، دیندار و خدا پرست که همان «مرد تازی» است از نقطه نظر طول عمر است. آن شخص طالح تا سالیان زیاد عمر می کند و آن شخص صالح، شصت و سه سال که به نظر شاعر یک عمر کوتاه است، زندگی نموده است.

واژه هایی، چون بد رگ، دیو صفت، بد کیش، کافر، ناسپاس، غرچه (و یا غلچه) را زردشتیان در مقابل پیروان کیش میتراپی (مهر پرستان) بکار بسته اند. زمانی بخشی از مردم آریایی دین اجدادشان را که عبارت از مهر پرستی بود، رها نمودند، و به دین زردشتی گرویدند، و بخشی دیگر از اقوام آریایی دین جدید را پذیرفتند و دین و آیین اجدادشان را حفظ نمودند، آنها را بد کیش، کافر، بد رگ، دیو صفت، و کافر خوانده اند.

مثلن متن زیر که کتیبۀ خشایار شاه است که بنام کتیبۀ «دیو» است، خشایار شاه، فعالیت های دینی خود را شرح داده است که ترجمۀ آن چنین است. 15

14 فردوسی، شاهنامه، اندر ستایش سلطان محمود، بیت شماره 173
15 . بر گرفته از فرهنگ فارسی معین یک جلدی، بر اساس فرهنگ فارسی شش جلدی دکتر محمد معین، واحد پژوهش و برنامه ریزی انتشارات معین، چاپ چهارم، 1383، تهران، ص. 3.

« در این ایالت ها، مکانی بود که سابقاً خدایان دروغی (دیوه) پرستیده می شدند. آنگاه بخواست اهورا مزدا می، آن سرای خدایان باطل را بر افکنم، و اعلام کردم که: تو نباید خدایان باطل را پرستی، جایی که سابقاً خدایان دروغین پرستیده می شدند، همانجا من اهورا مزدا را پرستیدم.»

ویا قطعه کوتاه از حماسه ویشناسپ « گشتاسپ » و ارژاسپ (ارجاسپ) در اینجا ذکر می گردد. ارجاسپ پادشاه تورانیان است که در قطعه زیر بنام سرور خیونیان هم یاد شده است.

« آنگاه ارجاسپ سرور خیونیان از فراز تپه ای نظر افکند و گفت: آن بچه ده ساله ای که بدان سوی است کیست که مرکب جنگاوران دارد و متهورانه همانند زیر سپهسالار ایرانی می جنگد؟ »

خیونیان همان شغنانی های باستانی بوده اند، که دکتور خوش نظر پامیرزاد هم این نکته در اثر خود از قول ب. غفورف به ثبوت رسانیده است. قسمی که نوشته است:

« ب. غفورف می نویسد که بعضی از محققان امروزه خیونیان را با خیا آانه نام طایفه ای که در اوستا ذکر شده، ربط می دهند. در این ادعا او گفته مارکواریت را دلیل آورده و نوشته است: آنها دشمنان زردشتیان می باشند. برطبق متن اوستا آنها را « بد رگ » و « بد کیش » می باشند.»

متن زیر از داستان رستم قهرمان معروف سکااییان است که در متن سغدی بدست آمده است. 16

« رخس پذیرفت. رستم فوراً باز گشت، و چون دیوان چنین دیدند به زودی سواران و پیادگان را با هم بکشند. آنان به یکدیگر فریاد زدند: اکنون جرأت سردار محو شده و دیگر نخواهد نتوانست با ما بجنگد. مگذارید فرار کند. ولی او را مکشید، بلکه دستگیرش کنید تا وی را بی رحمانه شکنجه دهیم.

دیوان یکدیگر را به شدت بر می انگیختند و با یکدیگر فریاد می زدند. آنان به تعقیب رستم پرداختند. آنگاه رستم باز گشت.»

فردوسی هم، آنطوری که پیروان زردشت، خیونیان را کافر و بد کیش گفته اند، حتی سرور (پادشاه) شانرا (خیونیان) را چنین توصیف می کند.

ز ارجاسپ ترک آن پلیدی سترگ کجا پیکرش، پیکری پیر گرگ 17

به استناد به متون فوق، تثبیت می گردد که زردشتیان، اقوام و افرادی که به دین شان نگرویده بودند، آنها را دیوان، اهریمنان، کافران، بد کیش، بدرگ، و حتی به استناد بیت فوق فردوسی آنها را (حتی سرور شانرا) خوک و گرگ گفته اند. این بی مناسبت خواهد بود که در ردیف این همه دشنام ها و افتراات، واژه

یار شاطر، احسان، میراث ایران، تألیف سیزده تن از خاور شناسان، مجموعه ایران شناسی، جلد هشتم، فصل هفتم، زبان فارسی، نوشته هارولد والتر بیلی، ترجمه دکتر محمد معین، صص. 219 - 222، 1336، تهران

« غرچه » را هم بالای خیونیان مانده اند که « غر » به معنای « فاحشه » و « قحبه » است و پسوند « - چه » معنی « چوچه » را می دهد. مثلن در خوگچه، یعنی چوچه خوگ. و بدین ترتیب غرچه و غلچه به معنای اولاد غر و یا حرامزاده آمده است.

در این اواخر، به استناد اینکه « غلچه » به معنای « روستا » و « ده » است و غرچه و یا غلچه به معنای « روستایی » و یا « دهاتی » است که زبانهای پامیری را زبان های « غلچه ای » که آنرا « زبان های کوهستانی » یاد نموده اند.

درست است که در زبان سانسکریت، و اوستا، « کوه » را « گر = غر » گویند که هنوز در زبان پشتو مورد استعمال دارد. مانند سپین غر (سفید کوه).

اما، مایه تعجب اینجا است که زبان های پشه ای، نورستانی، و دیگر زبان های رایج در افغانستان و تاجیکستان هم زبان های مردمان کوه نشین هستند، چرا آنها را غلچه نمی گویند؟

در ابیات زیر، « غر » به معنای « فاحشه » و « بد کاره » را میدهد.

این غر غرچه چو جعد دمن است نیست او را چو همای اصل کریم

(خاقانی)

من عزیزم مصر حرمت را و این نامحرمان غرزان برزن اند و غرچگان روستا

(خاقانی)

رنج دلم را سبب گردش ایام نیست فعل سگ غرچه است قدح خر روستا

(خاقانی)

به پای پردگیان را به غرچکان مگذار که پرده دار نباشد که پرده در نبود

(سوزنی)

چو غرچگان رباط چهارسو سوگند همی خورند که جفت ملیح غر نبود

(سوزنی)

بفریبید دلت به هر سخنی روستائی و غرچه را مانی

(بدیعی)

در گذر زین سرای غرچه فریب درگذر زین سرای مردم خوار

(سنائی)

با ابیات فوق ثابت شد که هدف از غرچه، جاهل، نادان، و بی تمیز است، که این واژه را دیگران بالای اقوام پامیری نهاده اند. و خاقانی آنرا مترادف با همان « غر » که قبلاً توضیح دادم که به معنای « قحبه » و « فاحشه » است، آورده است.

من عزیزم مصر حرمت را و این نامحرمان
غرزنان برزن اند و غرچگان روستا

که « غر زنان = زنان غر » در کوی و برزن با غرچگان (حرامزادگان) روستا را در یک ردیف آورده است.

بنابر ارائه دلایل فوق، لفظ « غرچه = غلچه » را بیگانگان بالای اقوام پامیری بخاطر توهین و تحقیر مانده اند، و اقوام پامیر زمین هیچگاه خود را با این نام و این « هویت » نمی شناسند.

نتیجه گیری:

اهالی و باشندگان واخان، شغنان، درواز، اشکاشم، زیباک، منجان، و حتی بدخشان بنام «غرچه» یاد شده اند، و معنای آن «کوه نشین» و یا «کوهستانی» است. از اینکه این مردم از مردمان آریانی بوده اند، آنها را بنام تاجیک (آنهم تاجیک کوهی) گفته اند. غرچه را گفته اند که معنای کوهستانی میدهد، در اینجا «غر» به معنای «کوه» است، ولی از واژگ «چَه» چه معنی بر داشت می گردد؟ بهر ترتیبی که بوده باشد، یا این اسم از سغدی، پارسی، و یا ترکی مشتق شده باشد، معنای آن جز تحقیر و توهین چیزی دیگری نمی تواند باشد. روس ها، این مسئله را درک کرده بودند، و بجای اصطلاح تحقیر آمیز «تاجیک کوهی» اول این نام را به «مردم پامیر» (پامیرسکو نرودا) تغییر دادند. و این یک نام با مسمایی است و گزینه بهتر است که جایگزین «غلچه» و یا «تاجیک کوهی» شده است. در اینجا یک سوال مطرح می شود که آیا اصطلاح «پامیری» یک اصطلاح بجاست که توسط روس ها مطرح گردیده است؟ جواب نگارنده این سطور، مثبت است. بلی، اول اینکه اینها را بنام «قوم غلچه» ثبت نموده اند، و غلچه را به معنای کوهستانی آورده اند و بدین مناسبت روس ها آنها را «تاجیک کوهی» گفته اند. در هر صورت اینها منسوب به کوه و باشندگان کوهستان هستند. ولی باشند کدام کوه و برزن؟ جواب جز کوه های پامیر چیزی دیگری متصور نخواهد بود. تاجیک کوهی، تاجیک کدام کوه پایه؟ جواب باشند کوه های پامیری. پس غرچه و یا غلچه به معنای «کوهستانی» است، و نام آن کوهستان «پامیر» است، بنابراین، بطور اختصار تبدیل شدن «قوم غلچه ای» به «قوم پامیری» یک اسم با مسمایی است. اگر غلچه و یا غرچه، یک نام تحقیر آمیز است، نام «پامیری» از یک طرف در خود کدام تحقیری جای ندارد، و از طرف دیگر نام با افتخاری است که صیت آوازه اش جهان را در نور دیده است. اگر کسی به این نام شک و یا اعتراض داشته باشد و بگوید این یک نام جدید است. این مربوط میگردد به مقوله توماس ساس که گفته است: یا تعریف کن و یا تعریف شو. ما نام را خود ما بر خود می گذاریم و خود مان را تعریف می کنیم که کیستیم. نام فیض آباد در تاجیکستان «واشگرد» بود و در بدخشان نام فیض آباد اول «جوز گون = جوزون» بود. تا زمان زمام داری داکتر نجیب الله در بدخشان کدام ساحه ای بنام «شهدا» شناخته نشده بود، اکنون ساحات زردیو

و سرغیلان یکجا شده و یک ولسوالی نو تشکیلی بنام «شهدا» را گذاشته اند. پامیری یک اصطلاح بسیار خوبی است که همه اقوام اقلیت ولسوالی های مرزی را می تواند زیر یک چتر اتحاد گرد می آورد.

منابع و مأخذ:

1. آدینه، اسفند یار، مصاحبه با اکادمیسن محمد جان شکوری، بخش فارسی بی بی سی، زبان فارسی آسیای میانه ضربات سختی دیده است، 02 نوامبر 2011، موجود در: [بی بی سی](#)
 2. بابایف، ق. امام أف، ش.، تاریخ خلق تاجیک، دستور تعلیم، دوشنبه، 1998، ص. 49.
 3. بارتولد، ولادیمیر، تاجیکان، در تاجیکان در مسیر تاریخ. ص. 57.
 4. تورسون زاد، اکبر، زبان: پیوند اصل ها و نسل ها، «نامه پارسی»، سال اول، تابستان 1375، شماره 1، ص. 60.
 5. جاوید، عبد الحمید، سخنی چند در باره تاجیک ها، تاجیکان در مسیر تاریخ، ص. 197.
 6. ژهاک، لوتز، پدیده ی تاجیکی: گفتاری در باره تناسب هویت های زبان محور و محل محور، ترجمه از آلمانی به فارسی، مهرداد سعیدی. نشان اصلی در زبان آلمانی:
- Rzehak, L.: Vom Persischen zum Tadschikischen, Sprachliches Handeln und Sprachplanung in Transoxanien zwisches Tradition, Moderne und Sowjetmacht (1900-1956), Wiesbaden, 1991
7. قبادیانی، رحیم مسلمانیان، تاجیکان در تاریخ، تهران، نسیم بخارا، 1383.
 8. کهزاد، احمد علی، تاریخ ادبیات افغانستان، 1330، صص. 12 – 13.
 9. فردوسی، ابو القاسم، [شاهنامه](#)،
 10. مرادی، صاحب نظر، بدخشان در تاریخ (ج. اول و دوم)، انتشارات خیام، کابل، 1388
 11. محمد معین، فرهنگ فارسی معین یک جلدی، بر اساس فرهنگ فارسی شش جلدی دکتر محمد معین، واحد پژوهش و برنامه ریزی انتشارات معین، چاپ چهارم، 1383، تهران، صص. 3 و 14
 12. منوچهر ستوده، در دیباچه تاریخ بدخشان، تألیف میرزا سنگ محمد بدخشی، دیباچه، ص. بیست و سه.
 13. یار شاطر، احسان، *میراث ایران*، تألیف سیزده تن از خاور شناسان، مجموعه ایران شناسی، جلد هشتم، فصل هفتم، زبان فارسی، نوشته هارولد والتر بیلی، ترجمه دکتر محمد معین، صص. 219 – 222، 1336، تهران
14. Shaw, Robert B. (1870), On Ghalcha Languages (Wakhi and Sarikoli), in Journal and Proceeding of the Asiatic Society of Bengal, 46, pp. 1-2.